

علیه تجاوز و تمامی ستمها

عاطفه رنگریز



«من هم» شاید بیش از هر چیز زنگی است که دوباره به یادمان بیاورد که تجاوز و خشونت جنسیتی نه امری موقتی است و نه صرفاً مربوط به امروز و اینجا، بل یادآور می‌شود که خشونت جنسیتی به دلیل مناسبات و سلسله‌مراتب قدرت رخ می‌دهد، مناسباتی که امروز حاصل از سرمایه داری، مردسالاری و سلطه‌ی آلت رجولیت قدرت است. و باز به یاد بیاورد که خشونت جنسیتی صرفاً مسئله‌ای فمینیستی نیست بلکه مسئله‌ای طبقاتی نیز هست. «من هم» زنگی باید باشد برای گفتن این که دیگر بس است و حالا وقتش است و ما نمی‌خواهیم در آینده سخن بگوییم و نیازهایمان توسط رسانه‌ها و منفعت‌طلبان بازنمایی شود. و باید تلنگری باشد برای اینکه همین الان در همین برهوت کاری کنیم و نه آنکه به آینده موکول شویم! و اینکه بیش از هر زمان دیگر باید به تجاوز به بدن‌هایمان، وجودمان فکر کنیم و ببندیشیم که آیا این جریان صرفاً به مطالبه‌ای محدود می‌شود که مورد پذیرش سیستم موجود است یا کل سیستم را به پرسش می‌کشد. «آگاهی انقلابی اگر درون بدن انقلابی واقع نشود رازآلودگی است، یعنی در گستره بدنی که رهاسازی خودش را تولید می‌کند.»^۱

تجاوز در سازمان ملل به «نزدیکی جنسی بدون رضایت» اطلاق می‌شود. عموماً تجاوز در قانون و سیستم قضایی اکثر کشورها مربوط به اندام‌های جنسی مانند دخول در واژن و... است. همچنین اکنون در فضای مجازی، پس از جریان «من هم» تعریفی که از تجاوز بین فعالین حوزه زنان و کاربران شبکه‌های مجازی دست به دست می‌شود به معنی دخول در واژن، دهان یا مقعد بدون رضایت است. از این رو آنچه که در وهله‌ی اول حائز اهمیت است این است که برای تعریف تجاوز باید مراقب بود که در دام زبان فالیک نیفتاد، به این معنی که تجاوز به اندام‌های جنسی محدود نشود بلکه باید تجاوز را کنش جنسی بدون رضایت طرف مقابل در نظر گرفت نه صرف دخول؛ زیرا تعریف رایج تجاوز، بازتاب رویکردی روان‌کاوی از میل جنسی است که کنش جنسی را مردانه تلقی می‌کند که زنان در آن صرفاً ابژه‌ی میل هستند.

گرچه زنان در تاریخ بیشترین قربانی تجاوز بوده‌اند اما تجاوز فقط به دلیل هویت جنسیتی (یعنی زن بودن) اتفاق نمی‌افتد بلکه اشکال متفاوتی دارد و اگر اندام‌های

۱. فلیکس گتاری، خلاصی از کشتار بدن، وبلاگ سیاست‌های بی‌شمار، ص ۳.

جنسی که حامل معنای کنش جنسی دگرجنس‌گرایانه است از تعریف تجاوز برداشته شود، امکان دیدن تجاوزهای دیگر میسر می‌شود، نظیر تجاوزهای سازمان‌یافته و تجاوزهای سیاسی رخ داده در جنایت جنگی و جنایت علیه بشریت، تجاوز سوداگران و دلالان به کارگران جنسی به قصد رام کردن آنها، تجاوز گسترده‌ی هم‌هنگ به زنان دشمن به عنوان سلاحی جنگی (تجاوز داعشی‌ها به زنان ایزدی)، تجاوز در رابطه‌ی هم‌جنس‌گرایانه (خواه زن، خواه مرد)، تجاوز سیستماتیک دولتی و...^۱

زبان همواره زبان طبقه‌ی مسلط است که برای تخدیر گروه‌های تحت انقیاد و استثمار از آن استفاده می‌شود. پس باید مورد واکاوی قرار گیرد. باید گفت تعریف زبان از تجاوز با دلالت‌های قانون و پدر و فالوس که با مبحث عقده‌ی اختگی در روانکاوی پیوند دارد، موجب می‌شود که اشکال غیردگرجنس‌گرایانه‌ی کنش جنسی و تجاوز دیده نشود و از طرف دیگر رخ دادن تجاوز را به صرف هویت جنسیتی (زن/مرد بودن) تقلیل می‌دهد که در آنان زنان همواره منفعل و قربانی هستند، در صورتی که باید گفت تجاوز ناشی از مناسبات و سلسله‌مراتب قدرت است که هویت جنسی و جنس دوم بودن فقط بخشی از آن است. باید گفت «می‌خواهیم یکبار و برای همیشه به نقش‌ها و هویت‌های وضع شده از جانب فالوس خاتمه دهیم.»^۲ زیرا فالوس‌گرایی نشان از استیلای سلسله‌مراتب جنسیتی دارد که پدرسالاری ایجاد کرده و سرمایه‌داری هم آن را استمرار بخشیده است که زبان آن‌چنان آن را پنهان می‌کند که حتی در مبارزه با خشونت جنسیتی، تعریف تجاوز در دام فالوس‌گرایی می‌افتد. باید گفت «بدن بدن است/ کاملاً

^۱. تجاوز در سکس‌های گروهی ناشی از صنعت پورنوگرافی و... و تجاوز به کودکان یا پسران نوجوان، تجاوز سیستماتیک در مدارس، تجاوز دایر کننده (زن/مرد) روسپی‌خانه‌ها به دختران برای شکار آن‌ها و واداشتن آن‌ها به ارائه خدمات جنسی به وسیله تهدید به افشا و آبروریزی، استفاده از تجاوز به زنانی که به بردگی گرفته شده و تحت استعمارند به عنوان سلاحی در جهت ارباب اجتماعات رنگین‌پوستان و واداشتن آن‌ها به انقیاد و سرسپردگی و موارد دیگر.

^۲. فلیکس گتاری، خلاصی از کشتار بدن، وبلاگ سیاست‌های بی‌شمار، ص ۱۰.

قایم به خویش است/ و نیازی به اندام‌ها ندارد/ بدن هرگز یک ارگانسیم نیست/ ارگانسیم‌ها دشمنان بدن هستند.»^۱

روان‌کاوی: روان‌کاوی به‌سان نهضت سیاسی - مذهبی موعظه می‌کند و بر ایدئولوژی ادیبی و دال‌محور مبتنی است که از همان ابتدا بر محوریت مرد خانواده متکی بود و اساساً ضد زن است. روان‌کاوی از مناسبات سکسوالیته به نفع سرمایه‌داری و تولیدمثل و خانواده حراست می‌کند و با خصوصی‌کردن میل و به اتاق خواب راندن آن سعی دارد ابعاد اقتصادی و سیاسی میل را پنهان کند. عقده‌ی اختگی (الکترا) و میل به پدر را نه براساس وضعیت اجتماعی-اقتصادی (آرزوی دختر برای اقتدار پدر) بل در ساحت خیالین و براساس فقدان آلت تناسلی توضیح می‌دهد. و میل جنسی را اساساً مردانه می‌پندارد. فروید می‌گوید غریزه‌ی جنسی به نحو ثابت و منظم جوهر مردانه دارد، اعم از اینکه در مرد بروز کند یا زن... باین‌حال برای توضیح خشونت جنسیتی باید به مناسبات قدرت و وضعیت سیاسی-اقتصادی توجه شود زیرا ناخودآگاه اساساً اجتماعی است و اگر اتفاق تجاوز با عقده‌ی فردی تحلیل شود، آدرس غلط داده شده است، زیرا هیچ عقده‌ی روانی وجود ندارد که اجتماعی-سیاسی نباشد. باید در مقابل روان‌کاوی ایستاد و گفت سرمایه‌داری به نحو خاصی به نفع مردان و کسب سود، میل جنسی و بدن فرادست و فرودست را تولید می‌کند؛ میلی جنسی که از آغاز مبتنی بر خشونت و سلطه علیه زنان است.

خانواده: «براساس برداشت ماتریالیستی، عامل تعیین‌کننده در تاریخ، در تحلیل نهایی، تولید و تجدید تولید حیات بلافصل است. ولی این به نوبه‌ی خود، خصلت دوگانه‌ای دارد. از یک سو تولید وسایل معاش، خوراک، پوشاک، سرپناه و ابزاری که برای آنها ضروری می‌شوند، از سوی دیگر تولید خود موجودات انسانی، تکثیر انواع نهادهای اجتماعی، که انسان‌های یک دوران تاریخی معین و یک کشور معین تحت

۱. آنتونن آرتو، قطعات بعید، ترجمه پیمان غلامی و ایمان گنجی، سایت عصب‌سنج.

آنها زندگی می‌کنند به وسیله‌ی هر دو نوع تولید مشروط می‌شوند: از یکسو به وسیله‌ی مرحله‌ی تکامل کار و از سوی دیگر به وسیله‌ی تکامل خانواده»^۱

یک سوم زنان در جهان خشونت جنسیتی را تجربه کرده‌اند. این خشونت شامل خشونت فیزیکی، جنسی، عاطفی است. و این مسئله به دگرگونی ساختار خانواده و سرمایه‌داری برمی‌گردد. در واقع سیستم سرمایه‌داری فقط به استثمار نیروی کار از طریق کار مزدی بر نمی‌گردد، بل نوع خاصی از سکسوالیته برای بچه‌آوری (جهت تأمین نیروی کار) را نیز از طریق خانواده و مدرسه و... تولید کرده است. برای مثال اعدام هزاران ساحره^۲ (به دلیل برهم زدن قاعده‌ی بارداری) در سه سده در طی انباشت بدوی در اروپا، یا به‌هنگارسازی دگرجنس‌گرایی از شروط مدرنیته ایرانی و ممنوعیت قانونی سقط جنین امروزه نشان می‌دهد این وظیفه‌ی تحمیلی بر دوش زنان است. این نوع خاص سکسوالیته و تقلیل بدن به ارگانسیم جنسی جهت بچه‌آوری است که فرودستی زنان را رقم می‌زند. بی‌جهت نیست که روان‌پزشکی و روان‌کاوی کنش‌های جنسی غیر دگرجنس‌گرایانه را انحراف می‌خوانند زیرا قاعده‌ی تولید مثل در آن زیرپا گذاشته می‌شود.

تقسیم کار مرد و زن در خانواده یکی از مهم‌ترین عامل انقیاد زنان بود که به برتری و فرمانروایی مرد منجر شد که بدن زن در جهت تولید مثل و برای ارضای مرد در نظر گرفته می‌شود. بسیاری از خشونت‌ورزان شریک زندگی زنان هستند که ۳۸ درصد از قتل زنان را رقم می‌زنند. زن بنده‌ی شهوت مرد شد و ابزاری صرف برای تولید فرزند. «در خانواده‌ی تک‌همسری مرد بورژواست و زن پرولتاریا.»^۳ و به‌زعم مارکس و انگلس اولین ستم طبقاتی استیلای مرد بر زن بود زیرا زن فاقد استقلال اقتصادی است و ناگزیر به انجام کار رایگان و خانگی بوده است. او باید مایملک مرد بماند و این همچنین سبب می‌شود زنان در کار تولیدی نیز مانند کودکان به نیروی کار درجه‌دوم تقلیل پیدا کنند.

۱. فردریک انگلس، منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت، ترجمه خسرو پارسا، ص ۳.

۳. همان.

از این رو اتفاقی نیست که بسیاری از تجاوزها در محیط خانه توسط اقوام درجه یک صورت می‌گیرد. خانواده‌ای که مرد در آن قیم و مالک زن و فرزندانش است، تحت نام ناموس آنها را مایملک خود می‌پندارد. خانواده‌ی هسته‌ای که مبتنی بر مالکیت خصوصی است، حقوق زنان را تضييع و آزادی آنان را سلب می‌کند و آنان را به نقش مادری، همسری، دختر خوب و... تقلیل می‌دهد. در این رژیم مردان از قدرت نهادی برخوردارند که توان اعمال خشونت فیزیکی، جنسی، عاطفی علیه همسران خود دارند، و دختران و زنان را ناموس خود می‌پندارند که حق حکمرانی بر آنان را دارند. بدین ترتیب است که سکسوالیته به امری هیستریک بدل می‌شود که فقط در قالب ازدواج مشروعیت دارد.

محیط کار و وضعیت کار: در بحث کار و وضعیت تولید نیز نیرویی که ناگزیر از فروش توان کاری خود است و طبقه‌ی مزدبگیر، تحت استثمار قرار می‌گیرند. تضاد طبقاتی نیز در خشونت جنسیتی تأثیر مستقیمی دارد، زیرا سلسله‌مراتب طبقاتی و جنسیتی از شروط وضعیت مالکیت و تولید اکنون است. بی‌جهت نیست که آمارهای تجاوز در محیط کار بسیار چشمگیر است، زیرا کارفرما به واسطه‌ی برخورداری از سرمایه و اقتدار توانایی امر و نهی دارد. قانون نیز با کارفرماست و از این رو اعتراض در برابر کارفرما موجب اخراج و تنبیه می‌شود. حال همین زنان که تنزل پیدا کرده‌اند به وسیله‌ی ارضای میل جنسی مردان و نیروی کار ارزان و مطیع و توسری خور، در محل کار نیز مورد تعرض کارفرما قرار می‌گیرند. کارفرما نیز به دلیل تملک و قدرت، به خود اجازه می‌دهد به آنان تعرض کند و زنان از ترس اخراج و بیکاری توان برخورد ندارند. همین فرودستی می‌تواند سبب شود زنان نیز برای امنیت شغلی و ارتقای شغلی، گاه خودخواسته به این سلطه و خشونت تن دهند. رابطه‌ی وضعیت کاری و تجاوز جنسی را می‌توان در موارد تجاوز به کودکان کار، مهاجرین افغانستانی و کارگران جوان و... دنبال کرد.

ایدئولوژی دولت با خانواده‌گرایی و اعمال سیاست به نفع فرادستان پیوند خورده است، به عبارتی پیوند بازار و سیاست حاکم مبتنی بر سکسیسمی است که علاوه بر تضاد طبقاتی و قومیتی برپایه‌ی تبعیض و خشونت جنسیتی است. خشونت جنسیتی

جزء لاینفک این ساختار است و مردسالاری با پیشینه‌ای دراز و طولانی و خانواده‌ای که زنان در آن محبوس بودند در رژیم حاکم مدرن استحاله یافت و گفتمان فعلی را به وجود آورد. این گفتمان ایدئولوژیک بر محور سنت، بازار، مردمحوری و سلطه‌ی رجولیت کار می‌کند که با نگاهی شیء‌انگار و پورن به زن سبب استمرار فرودستی و اعمال خشونت و تبعیض جنسیتی بر وی می‌شوند. زیرا تبدیل بدن آن‌ها به کالای جنسی با قانون درباره‌ی پوشش، سقط جنین و تفکیک جنسیتی و... صورتی رسمی یافته و صرفاً برای مصرف جنسی مردان (در قالب ازدواج) برای تولیدمثل در نظر گرفته شده است. بازار نیز با سیستم مد، نگاه کالایی را نسبت به زن ترویج می‌دهد که انواع عمل‌های جراحی زیبایی و مصرف‌گرایی را به همراه می‌آورد. پیوند بازار و دولت، زن را کالایی برای مصرف و ارضای میل مردانه می‌سازد که همزمان مصرف‌کننده‌ی صنعت مد نظیر عمل زیبایی، مصرف‌گرایی و مد و... است. در این ساخت قدرت و گفتمان برآمده از آن و اجزایی نظیر آموزش و رسانه‌ها تا قانون، همه پشتوانه‌ی سکسیسم هستند.

به صورت خلاصه می‌توان گفت که در سیستم اقتصادی اجتماعی سرمایه‌داری و مردسالاری و ساختار قدرت کنونی، فرد به دلیل دارایی و سرمایه و انواع دیگر اقتدار، سلطه‌ی رجولیت و اقتدار جایگاه مردانه و انواع سلسله‌مراتب... از قدرتی نهادی شده برخوردار است؛ قدرتی که سبب اعمال خشونت جنسیتی و تجاوز نیز می‌شود. خشونت سیستماتیک به دلیل انواع سلسله‌مراتب جنسیتی و نژادی و طبقاتی و... رخ می‌دهد. برای شناخت تجاوز و مقابله با آن باید مناسبات قدرت را نشانه گرفت.

اما این که خشونت جنسیتی محصول سلسله‌مراتب قدرت است به معنی این نیست که مسئولیت اعمال خشونت و تجاوز از روی دوش افراد متجاوز برداشته شود. ساختار ورای ما و بر فراز ما ناپستاده است؛ مناسبات قدرت در مناسبات افراد در جامعه تعیین پیدا می‌کند. تجاوز در جای دیگری به نام ساختار مردسالاری و سرمایه‌داری و دولت لانه نکرده بلکه هر فرد از خطوطی تشکیل شده که برخاسته از نیروهای قدرت است و از طریق خانواده، مدرسه، محل کار، ارتش، محل تفریح و... بر افراد تأثیر می‌گذارد و بدن دولتی را می‌سازد؛ همان بدنی که جذب سازوبرگ قدرت دولتی شده است. در واقع ساختن دوگانه‌ی ساختار و فرد برای مقابله با امر تجاوز دامی بزرگ است، زیرا از

یک‌سو با نشانه گرفتن متجاوز، تجاوز ریشه کن نمی‌شود و از طرفی مبارزه با ساختار ممکن است در دام راهکارهای بیش از حد کلی و انفعال عملی بیفتد که همه چیز را به آینده موکول می‌کند. از همین‌روست که راهکارهای فمینیست‌های متعارف و لیبرال که مبتنی بر جرم‌انگاری و مجازات فرد متجاوز است به شدت مورد نقد است؛ «اگر عدالت همگانی وجود داشته باشد از سوی دادگاه صادر نمی‌شود.»^۱ زیرا قانون و پلیس و دادگاه به اندازه‌ی کافی از ساختار قدرت سرمایه‌داری و پدرسالاری استقلال ندارند و به عبارتی قانون خود حافظ رژیم سکسیستی است، نه حافظ ما. آیا دولت سکسیستی می‌تواند راهکاری برای رویارویی با سکسیسم ارائه دهد؟ قانونی که پدر را قیم و مالک زن و فرزند می‌پندارد و یا در خیابان مشغول سامان‌دهی پوشش است، چطور می‌تواند از زنان حراست کند؟

پس چه‌گونه باید به فکر توقف چرخه‌ی خشونت جنسیتی و تجاوز بود. ترس از مجازات قانونی، نظیر اعدام، نیز گاه قربانیان تجاوز به‌خصوص در خانواده را به سکوت وامی‌دارد. همچنین جرم‌انگاری در ساحت تجاوز در محیط کاری نیز به‌تنهایی راهگشا نیست، چراکه این زنان جای دیگری برای کار ندارند یا اگر داشته باشد وضعیت کماکان مشابه است.

پاسخ فمینیسم لیبرال با سیاستی فردمحور که عمدتاً بر استقلال اقتصادی تجاوزدیدگان تأکید دارد، ناکارآمد است و ریشه‌های ساختاری‌تر را نادیده می‌گیرد. در چنین وضعیتی «من هم» برای موفقیت با چالش‌های جدی مواجه است. بی‌صدایی خیل کثیری از ستم‌دیدگان از خشونت جنسیتی، فرارفتن از افشا، نبود نهادی برای ارجاع تجاوزدیدگان، خطر سربرآوردن پوپولیست‌های ارتجاعی، منفعت‌طلبان و راست‌گرایان و لیبرال‌ها... و مهم‌تر از همه نبود تدابیر و راهکار جمعی و ضدسرمایه‌داری. از این‌رو، در نهایت مؤثرترین اقدام در مقابله با خشونت‌های جنسیتی، پیوندزدن این مطالبه با خواسته‌های دموکراتیک و عدالت‌جویانه‌ی جنبش‌های مردمی است.

۱. فرانتس کافکا.